

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصِيرَةٍ

مجلس یکصد و شصتم

سید محمد حسن طهرانی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

امام صادق عليه السلام به عنوان می فرماید که: "أما اللواتي في الرياضة فإياك ان تأكل ما لا تشتهي فانه يورث الحماقة والبله" سه چیز درباره‌ی ریاضت نفس است که اولی آن مربوط می شود به غذا خوردن در مواردی که انسان میل و اشتها ندارد.

خدمت رفقا عرض شد در جلسات گذشته که مسأله‌ی ریاضت چنانچه در خود مطالب امام علیه السلام است این یک دایره‌ی وسیع تری دارد از مأكولات و آشامیدنی‌ها و می شود گفت که اصل و اساس سیر و سلوک انسان همین مسأله ریاضات نفسانی است که بزرگان از آن تعبیر به مراقبت می کنند. این مراقبتی که در کتب یا در کلمات بزرگان می شنویم و می خوانیم همین مسأله است، مسأله‌ی ریاضات شرعی، نه ریاضات من درآوردی، که از ناحیه‌ی شرع دستور به عمل به آن ریاضت به ما رسیده است متنبی بعضی از افراد - چنانچه در صحبت‌های آتیه شاید قدری واضح تر بیان بشود - به آن عمل می کنند و بعضی عمل نمی کنند.

من باب مثال عرض می کنم، نماز شب خودش یک ریاضت شرعی است، زیرا انسان قبل از اینکه به مرتبه‌ای از صفا و نورانیت و تعقل و ادراک منافع و مصالح نسبت به این عبادت برسد، میل به نماز شب در انسان منتفی است انسان خواب را ترجیح می دهد، به واسطه‌ی آن کسالت و خستگی اعصاب، طبعاً بدن احتیاج به استراحت دارد و برای رفع آن خستگی انسان باید استراحت کند و طبع اولیّه انسان اقتضای استراحت را می کند حالا انسان یک ساعت و یک ساعت و نیم قبل از اذان بلند شود آن هم در زمستان، آن هم نه الان که این وسایل تهویه و تبرید و یا حرارتی و امثال ذلک است که انسان بین تابستان و زمستان فرقی نمی گذارد مگر در خیابان‌ها، نه، آن وضعیت سرمای سابق که ما آن زمان‌ها را یادمان می آید، حالا بلند شود و بخواهد نماز شب بخواند، یک ساعت قبل از اذان به تهجد، این مشکل است و هر کسی این کار را نمی کند و به این مسأله قیام نمی کند.

بعضی‌ها صاف می گویند ما نمی توانیم و حوصله نداریم بعضی‌ها هم به دنبال مدرک و دلیل شرعی از این عبادت مؤکده که بسیار بر آن تأکید شده است و به فرمایش امام حسن عسکری علیه السلام که حضرت در آنجا عبارت عجیبی دارند و می فرمایند لیس منّا مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ اللَّيْلَ¹ کسی که نماز شب را ترک کند از ما نیست، یعنی از گروه و دسته‌ی ما نیست و از مکتب ما نیست. بعضی‌ها، همین طوری که نمی توانیم به مردم بگوییم که تنبلی کردیم و شب بلند نشدیم می گویند عجب آقای است خودش می گوید نماز شب بخوانید و

1- المقتنع (للسدوق)، ص 131 و قال عليه السلام: ليس منّا من لم يُصلِّ صلاة الليل.

خودش نمی خواند، می آییم چه کار می کنیم؟ آقا ما مطالعات داریم و درس داریم و مراجعات داریم و مسائل مهمتری در پیش داریم و رسیدگی به اوضاع مردم و...، همه‌ی اینها بازی دادن مردم و گول زدن خود و خداست ولی خدا گول نمی خورد مردم بازی می خورند ولی خدا نمی خورد صاف بگو تنبلم و بلند نشدم و نمی خواهم بلند بشوم.

بنده از یک نفر شنیدم که او خودش تعریف می کرد و می گفت در جایی بودیم - اسم هم نمی برم، یکی از افراد و الان هم فوت کرده یکی از متشخصین، اهل علم و روحانی بوده - و او گفت که اگر من صبح‌ها ایشان را برای نماز بیدار نکنم نماز ایشان قضا می شود، حالا این آقا بلند می شود نماز شب بخواند؟

این چیست؟ این ریاضت شرعی است، این یک ریاضت است، این ریاضتی که می گویند انسان باید بگیرد و این حرفها. معنای ریاضت این نیست که زن و بچه اش را ول کند و در غار زندگی کند، آنها ریاضت نیست و آنها دیوانگی و جنون است، مگر در بعضی از موارد خاص، طبق دستور که مدّتی انسان در اوقات، در ماه، در سال باید تنها باشد و مقتضای حرکت و سیر روحی او در این وضعیت این است که به همین کیفیت باشد.

فرض کنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایشان هم همین کار را می کردند، اتفاق می افتاد که بعد از چند گاهی هر سه ماهی و در سال چند مرتبه‌ای حضرت می رفتند و در غار حراء تنها بودند، حتی قبل از اینکه امیرالمؤمنین به دنیا بیاید، در بعضی از اوقات امیرالمؤمنین را که طفل صغیر بود با خود می بردند و حضرت می فرمودند: کنت اراه و لا یراه غیری¹ فقط من او را می دیدم و غیر از من کسی او را نمی دید و صدای ملائکه را که با او تکلم می کردند می شنیدم، حضرت می فرماید (امیرالمؤمنین) در سنین طفولیت، می فرمودند من صدای ملائکه را که با او تکلم می کردند می شنیدم و یأس و ناامیدی شیطان را احساس می کردم که چگونه از آمدن و رسالت و بعثت چنین فردی، بر شیطان یأس و ناامیدی نسبت به اغوای بندگان خدا عارض شده است.

این پیغمبر که زن و بچه‌ی خود را رها می کرد و می آمد به غار حراء مگر این جزو ریاضات نبوده است؟ حالا نسبت به مسأله‌ی اعتزال بعداً خدمت رفقا مطالبی خواهد آمد، خود پیغمبر هفته‌ها مگر در غار حراء زندگی نمی کرد و بیرون از مردم مگر به سر نمی برد؟ غار حرا تا مکه فاصله‌اش زیاد بوده و الان متصل شده است. و حضرت خدیجه سلام الله علیها واقعا زن عجیبی بود و بر گردن همه‌ی ما حق دارد، یعنی واقعا از عباراتی که رسول خدا راجع به حضرت خدیجه می فرمود به دست می آید که پشت و پناه پیغمبر، حضرت خدیجه بوده است، اینقدر این زن تمام وجود خودش را وقف برای پیغمبر کرده بود، تمام اموالش را همان روز اول به پیغمبر بخشید یعنی همان روز اول پس از عقد آمد و گفت من غیر از این اموال چیزی ندارم تمام اینها در اختیار شما و برای تبلیغ، شما اینها را به هر کیفیت و هر جور که می دانی به مصرف برسان، این اول کاری

1. نهج البلاغة (عبد)، ج 2، ص 156: ولقد کان یجاور فی کل سنة بحراء فأراه و لا یراه غیری.

بود که کرد و بعد حضرت خدیجه به واسطه‌ی آن شخصیتی که داشت و به واسطه‌ی آن شأنی که داشت بسیاری از موانع را از جلوی پای پیغمبر بر می‌داشت و حتی از نظر فیزیکی هم، وقتی که مشرکین در صدد ایذاء و اضرار به رسول خدا بر می‌آمدند، حضرت خدیجه خود را سپر بلا قرار می‌داد، حضرت خدیجه سنگ می‌خورد که به پیغمبر نخورد، اینچنین زنی بود، تا وقتی که پیغمبر زنده بودند و در حیات بودند از او یاد می‌کردند و گوسفند می‌کشتند و برایشان قربانی می‌کردند به طوری که زنان پیغمبر معلوم است مقصود کیست! همین امّ المؤمنین‌هایی که فعلاً تعریف و تمجیدشان را می‌شنویم، حضرت امّ المؤمنین عایشه! می‌آمد و حسادت می‌کرد و می‌گفت شصت سال از سنّت گذشته و هنوز دست از این زن بر نمی‌داری؟ حضرت می‌فرمودند من دست از این بردارم؟! تو کجا و او کجا؟ تو در وقت جشن و اوضاع زندگانی ما تازه آمدی، خبر نداری او در چه وضعیتی بود؟ در آن موقعیتی که تمام قریش بر علیه من بودند و تمام افراد، حرکات و تحرکاتشان و هجماتشان را متوجه من کرده بودند، تمام اموالش را به من بخشید و خودش را سپر بلای من قرار می‌داد، و چه و چه... سه سال در شعب ابی طالب با من این زن زندگی کرد، الان کجا پیدا می‌شود [کسی؟]، با من زندگی کرد، آنوقت می‌خواهی من او را رها کنم و در فکر او نباشم؟

واقعاً به گردن ما حضرت خدیجه حق دارد هر وقت که رفقا به مکه‌ی معظمه مشرف شدند حتماً در قبرستان شعب ابیطالب حضور پیدا کنند و برای شادی روح بزرگ این بانویی که اسلام مدیون زحمات و فداکاری‌های اوست و نسبت به جامعه اسلامی تا روز قیامت حکم مادر را دارد، فاتحه بخوانند، نه اینکه روحش را شاد کنند نه! استمداد بطلبند از چنین روحی، او روحش شاد است و نیاز به فاتحه‌ی ما ندارد، ما با قرائت فاتحه...

نه بزرگداشت! من بزرگداشت سرم نمی‌شود، فاتحه، مجلس، مجلس ترحیم و طلب رحمت و مغفرت باشد، بزرگداشت چیست؟ مُرد و تمام شد! مجالسی که برای مردگان و متوفی‌ها می‌گیریم برای طلب مغفرت و رحمت است الان که مرده است از این دنیا رفته است دیگر نمی‌تواند لا اله الا الله بگوید و نماز بخواند و به حج برود و به زیارت ائمه برود، دیگر نمی‌تواند قرآن بخواند الان که دستش از این دنیا کوتاه شده است مجلس تشکیل می‌دهیم که مردم بیایند و برای او طلب رحمت و مغفرت کنند و قرآن بخوانند و ثواب قرآن را به روح او بفرستند و ذکر مصیبت سید الشهداء علیه السلام بکنند و ثوابش را برای او بفرستند، خطیب مردم را برای سفر به آخرت آماده کند، صحبت‌هایی که می‌کند صحبت‌های محرک و تکان دهنده باشد مطالبی را که می‌گوید سوق بدهد مردم را به آن سمت نه اینکه مردم را بکشاند به این سمت. ایشان خدماتی داشتند و کارهایی می‌کردند، خب کردند که کردند! تمام شد! الان چه؟ الان مار و عقرب افتاده‌اند به جانش! بروید ببینید چه خبر است؟ بدبخت‌ها! دنبال چه چیز هستید؟ ایشان خدماتی داشتند ایشان در زمان حیات خود نمی‌دانم چه کارها می‌کردند و ایشان فلان می‌کردند، فلان می‌کردند... چیه؟ الان برو ببین چه وضعی دارد این بدبخت؟ و به چه نیاز دارد؟ الان برو ببین به چه چیز احتیاج دارد؟ الان برو ببین نکیر و منکر بالای سرش ایستاده‌اند و می‌گویند کردی و نکردی و چرا نکردی و چرا این کار را انجام دادی و چرا این کار را انجام

ندادی؟ برو یک فاتحه بخوان بلکه یک مقدار از عذابش کم بشود برو برایش قرآن بخوان یک مقدار رحمت پروردگار را نسبت به او جلب کن، بزرگداشت، بزرگداشت، بزرگداشت!

باید برویم و در آن جا از نفس قدسی و ملکوتی این بانوی اسلام استمداد بطلبیم یعنی برویم او را شفیع قرار بدهیم در پیشگاه خدا و خود را در مقابل عظمت این بانو ذلیل کنیم، پست کنیم، خوار کنیم. این جور باید رفت، نه اینکه برویم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین... خیال می‌کند که از عرش خدا افتاده و این حمدی که می‌خواهد بخواند برای هفت پشت حضرت خدیجه هم کافی است و به اولادش هم تا روز قیامت می‌رسد، فهمان را در این موارد بالا ببریم ادراکمان را در یک چنین قضایایی بالا ببریم، بدانیم کجا ایستاده‌ایم. وقتی به مزار بزرگان و اولیای خدا می‌رویم نباید توقع و فکر ما اینطور باشد حالا ما ایستاده‌ایم برای اینها یک حمد می‌خوانیم، برویم و کفشان را در بیاوریم...

من چند روز پیش حرم حضرت معصومه علیها سلام مشرف شدم بعد رفتم قبرستان شیخان، وارد قبرستان که شدم درب قبرستان را بوسیدم! چرا؟ چون در این قبرستان اولیای خدا دفن شدند، بعد رفتم در چند متری قبر مرحوم آقا میرزا جواد آقای ملکی تبریزی اعلی الله مقامه کفشم را درآوردم و رفتم نشستم، افراد به من نگاه می‌کردند که این آقا چرا اینطور است؟ مگر عبایت کثیف نمی‌شود؟ - الان از ماشین داشتیم پیاده می‌شدیم عبا تنم نبود و کنار بود به یکی از این رفقا که همراه بودند گفتم عبا را بده که بپوشم اگر نپوشم پنجاه درصد حرفهایم از بین می‌رود! گفتم اگر این قبا را هم در بیاورم می‌شود صفر درصد و تمام حرفهایم... هم قبا بپوشیم و هم عبا بپوشیم که مردم حرفهای ما را بپذیرند البته من منظورم شوخی با رفقا بود و رفقا از این مسائل بالاترند و به این مسائل توجه ندارند - نخیر! وقتی که ما در کنار قبر بزرگان قرار می‌گیریم و در کنار قبر اولیای خدا قرار می‌گیریم کفش را باید در بیاوریم و باید در آنجا بنشینیم و متوجه باشیم که قرائت حمد و سوره، عذاب را از اینها بر نمی‌دارد! غفران الهی را شامل اینها نمی‌کند! اینها مورد غفران و رحمت الهی قرار گرفته‌اند.

یکی از رفقا بعد از فوت مرحوم آقای حداد نامه‌ای که افراد برای مرحوم آقا می‌دادند و فوت مرحوم آقای حداد را تسلیت می‌گفتند - در آنجا نوشته بود که ارتحال ایشان، غفر الله له! ایشان به من نگاه کردند گفتند این چه نامه‌ای است که این آقا نوشته؟ این اهانت نیست به یک ولی الهی که می‌نویسد غفر الله له؟ حالا آن بنده‌ی خدا متوجه نبود و فرد، فرد وارد به این مسائل نبود و تقصیر نداشت ولی اینها همه برای ادب کردن و تنبه دادن و تأدیب و تذکر دادن است، کسی که می‌خواهد راجع به شخصیتی مثل مرحوم آقای حداد بنویسد، ننویسد غفر الله له! خدا ببخشد او را! چه چیز را ببخشد؟ او در جایی است که عقل من و شما نمی‌رسد به آنجا، حالا خدا بخواهد ببخشد یا نه، در اینجا باید گفت قدس الله سره، رضوان الله تعالی علیه، اعلی الله مقامه، نور الله مزجعه، خدا قبرش را نورانی گرداند و از این مسائل.

در کنار قبر اولیای خدا قرار گرفتن به معنای عرض حال و حاجت است و اظهار خشوع است و اظهار خضوع است. شما فرض کنید به قبر امام علیه السلام می‌روید حمد و سوره می‌خوانید و به روحش پیغام برسد

یا نه؟ شما که در کنار قبر امام علیه السلام می ایستید و زیارت می خوانید این زیارت به معنای تقریب نفس شما به این ساحت مقدس است، یعنی من دارم خودم را به اینجا نزدیک می کنم، السلام عليك فلان السلام عليك فلان، ای کسی که باید درود خدا بر تو باشد یعنی من خودم را در مقام نزدیکی به تو، با ادای این کلمات قرار دادم، خودم را دارم به تو نزدیک می کنم، تو در جایگاه رفیعی هستی که دست من و امثال من نمی رسد بیا و دست مرا بگیر بیا و مرا نجات بده، بیا و مرا پیش خود ببر، از اماکن بعیده آمدم در اینجا برای اینکه ذلت و بدبختی و بیچارگی خود را به تو عرضه بدارم، این معنا. در کنار قبر اولیای الهی و عرفای بالله و بامرالله باید انسان این حالت را داشته باشد.

حضرت خدیجه سلام الله علیها کسی نبود که آدم بگوید خدا ببخشد، چه چیز را ببخشد؟ حضرت خدیجه سلام الله علیها را باید رفت در کنار قبر آن مطهره ایستاد و از نفس قدسی او برای خروج خود از دنیا و تعلقات و رسیدن به قرب و مقام معرفت و توحید و ولایت و وارد شدن در این صراط و وارد شدن در این مکتب و استفاضه و استناره از جذبات و نفحات آن عالم و آن نفوس، استمداد کرد، این جور باید بایستیم در کنار قبر حضرت و همین طور سایر اولیا، فرقی نمی کند. در قبرستان علی بن جعفر فرض کنید که قبر حضرت علی بن جعفر و مرحوم آقای انصاری رضوان الله علیه، حضرت عبدالعظیم حسنی که طبق روایت امام هادی علیه السلام که فرمودند مَنْ زَارَ عَبْدِ الْعَظِيمِ بِالرِّيِّ كَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَا¹، عین روایت است، این است مسأله، باید رفت در آنجا و از نفس قدسی حضرت عبدالعظیم برای تصحیح و تصفیه و تزکیه و ارتقاء از عالم ماده و وارد شدن در ولایت استمداد کرد، نه اینکه بسم الله الرحمن الرحیم.... یک حمد و سوره خواندیم و به روح آن حضرت حمدی تقدیم می کنیم و بعد هم بر می گردیم خوشحال و منبسط از اینکه زیارت کردیم، این فایده ندارد، نه اینکه فایده ندارد، فایده اش خیلی کم است، دو درصد فرض کن. نه! اینجا نباید انسان برود، انسان باید متوجه باشد که چه می کند.

مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه وقتی که خودشان مشرف می شدند به قبور اولیای الهی اینطور می رفتند، به قبر ائمه علیهم السلام وقتی که مشرف می شدند با وضعیت و با حال استکانت و مسکنت و تذلل می رفتند، خود شاهد عینی برای من نقل کرد که ایشان وقتی که از کربلا مشرف می شدند به کاظمین برای زیارت قبر موسی بن جعفر می رفتند و سرشان را به ضریح می مالیدند و خاک ضریح را با انگشت کوچک در می آوردند و به سرشان می مالیدند، این شخصیتی را که الان می گویند جزو عرفای کذابین است! این آقا! می رفت این جور و به این نحو! و کسی هم حرف نمی زند و صحبت سر این است که اگر به کسی یک جایی حرفی بزنند که چندان با مذاق جور در نیاید، دیگر آسمان به زمین می آید و مسائل به محاکمات کشیده می شود ولی صریحا در کتاب، این افراد را به عرفای کذابین اسم می آورند و دم از کسی بر نمی آید، همیشه همینطور

1- هداية الأئمة إلى أحكام الأئمة عليهم السلام، ج 5، ص 513: وقال أبو الحسن العسكري عليه السلام: ...أما لو كنت زُرتَ عبدَ العظیم عندكم لكنتَ كَمَن زار الحسينَ عليه السلام.

بوده است.

باید انسان اینطور در مقام تذلل در خدمت اولیای خدا، در آن مرتبه‌ی بالاتر ائمه معصومین و چهارده معصوم و حتی سایر پیغمبران و اینها، جایی که قبر پیغمبر است، پیغمبری است در نجف قبر هود و صالح در قبرستان وادی السلام که واقعا قبرستان عجیبی است آنجا انسان می‌رود، اینها همه از بزرگان بودند و عارف بالله بودند، فرض کنید که در دین ما نبودند، نبودند که نبودند مقام معرفت الهی که سر جای خودش است و در جای دیگر، انسان وقتی که به قبر نبیّی از انبیای الهی وقتی که زیارت می‌کند باید دو رکعت نماز هدیه بخواند نه نماز زیارت، نماز زیارت برای چهارده معصوم است، نماز هدیه بخواند و این نماز هدیه را وسیله قرار بدهد برای شفاعت این ولیّی که در اینجا خفته است، وسیله قرار بدهد برای تنفیذ و تأثیر انفاسی که آنها از آن عالم می‌توانند در ملکوت انسان تأثیر بگذارند، در مثال انسان می‌توانند تأثیر بگذارند و باعث رشد انسان بشوند، انسان می‌بیند حالش عوض شد و اینکه حال انسان عوض می‌شود این برای چیست؟ به خاطر این است که از آنجا امداد آمده، چرا یک ساعت پیش عوض نشده بود؟ اینکه شما در قبر بزرگان می‌روید و می‌بینید وضعیتان عوض شد، به خاطر چیست؟ به خاطر این است که از آنجا به شما نفحه‌ای رسیده است، چرا پنج دقیقه پیش نبود؟ و اینکه شما فرض کنید می‌روید و خودتان را در اختیار آن مقام و آن روح قدسی ولیّ خدا قرار می‌دهید خودتان احساس می‌کنید که وضعیتان عوض می‌شود حالا اگر آن تفکر، تفکر دیگری بشود آن وضعیت، وضعیت دیگری بشود، بروید و بگویید حالا یک فاتحه‌ای برای ایشان می‌خوانیم می‌بینید نه! فرق می‌کند حال آن حال نیست وضع آن وضع نیست، خلاصه در اینجا این مسأله خیلی مهم است.

رسول خدا در زمان حضرت خدیجه می‌آمد در غار حرا و حضرت خدیجه هر یک روز در میان برای پیغمبر غذا و مایحتاج زندگی می‌آورد و بالاخره حضرت در غار است و نمی‌تواند بیاید و دستور دارد که باید باشد و اینها مگر اعتزال نیست؟ مگر اینها دوری کردن از مردم و خانواده نیست؟ حضرت قبل از تولد حضرت فاطمه زهرا و حتی قبل از اینکه بخواهند حضرت خدیجه نسبت به حضرت زهرا حمل بردارند، از طرف پروردگار دستور پیدا کرد که چهل روز فاصله بگیر، اینها همه ریاضات شرعی است، فاصله گرفتن از جامعه، فاصله گرفتن از اهل و عیال و محیط، محیطی که انسان را مشغول کند و نگذارد انسان به تکلیف الهی خود بپردازد، آن محیط، که راجع به این مسأله مطلب زیاد است و ان شاء الله اگر خداوند بخواهد در جلسات بعد راجع به این مسأله باید صحبت شود چون مطلب، مطلب بسیار مهمی است و اشکالاتی که کرده‌اند در این زمینه بر اولیای الهی و عرفا که اینها از مردم فاصله می‌گیرند و اینها درد جامعه را نمی‌فهمند و اینها جامعه را به حال خود رها می‌کنند و در گوشه‌ای می‌نشینند و به کسی کاری ندارند، اینها نمی‌آیند! از این بازی‌ها و مزخرفات! اینها را باید جواب بدهیم و در این زمینه مطالبی هست از بزرگان، اینها را باید به رفقا برسانیم و محوریت همه این مطالب به قیام به تکلیف الهی بر می‌گردد که انسان در هر موقعیتی وظیفه‌اش این است که به آن تکلیف قیام کند.

حالا آن تکلیف هر چه می‌خواهد باشد، یک وقت می‌گویند بنشین، بنشین، یک وقت می‌گویند بلند

شو، بلند شو، یک وقت می‌گویند حرف بز، حرف بز، ساکت شو، ساکت شو آن وقتی که باید ساکت شد انسان اگر حرف بز ند گناه کرده است و آن وقتی که حرف بز ند اگر ساکت باشد فعل حرام انجام داده است، آن وقتی که باید در خدمت و جریان امام مجتبی علیه السلام باید سکوت کند و جنگ نکند و بنشیند و دستور امام مجتبی علیه السلام را مبنی بر صلح قبول کند اگر آن موقع بیاید و زیر بار این دستور نرود و از فکر خود و سلیقه‌ی خود حکومت معاویه را برنتابد و بخواهد خود نسبت به این مسأله قیام کند عمل این شخص حرام است و قیام در مقابل امام معصوم تلقی می‌شود، این است مسأله! و در آن موقع که باید به نصرت امام علیه السلام بشتابد و امام را در میان دشمنان تنها نگذارد و از امام و اهل بیت امام دفاع کند و خون خود را در جلوی پای امام علیه السلام بریزد اگر در این وقت عافیت را بر جهاد در راه خدا ترجیح دهد و مصالح دنیوی را بر رضوان الهی ترجیح دهد و به دنبال گذران زندگی و ملک و منال و زن و بچه و شخصیت و موقعیت و حفظ جان باشد الان در مقابل امام علیه السلام قیام کرده است و با رو به آتش خواهد افتاد. چرا؟ الان وقت قیام است، آن وقت، وقت قیام نبود و قیام حرام بود و الان وقت قیام است و نشستن حرام است، باید دید از طرف امام علیه السلام چه دستوری می‌رسد؟ تمام شد! ساکت شو، چشم، حرف بز، چشم، برخیز چشم و بنشین چشم.

و ائمه ما از این نافرمانی‌ها در طول حیاتشان خون دل‌ها خوردند، از دست همین اصحاب که می‌گفتند حرف زن و اینها کاسه‌ی داغ تر از آتش، این ور حرف بز و آن ور حرف بز و بر مصیبت و مشقات اضافه کن تا جایی که موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید کاش بدنم را با مقراض یا منقاش قطعه قطعه می‌کردند با قیچی قطعه قطعه می‌کردند بدنم را و اصحاب من جلوی زبانشان را می‌گرفتند، به تو چه مربوط است که این حرف را می‌زنی؟ دلت برای چه کسی می‌سوزد؟ اگر دلت برای دین می‌سوزد که صاحب دین اینجا نشسته است و می‌گوید ساکت شو! اگر دلت برای خودت و نفسانیت خود می‌سوزد چرا می‌آیی اینجا و چرا نسبت می‌دهی خودت را به موسی بن جعفر و چرا می‌گویی من شاگرد موسی بن جعفر هستم و چرا می‌گویی می‌خواهم بروم از ولایت دفاع کنم؟ چرا می‌گویی من می‌خواهم از مکتب دفاع کنم؟ بگو نه باباجان و بنده خودمم و هیچ ارتباطی به موسی بن جعفر ندارم، مردم و حکومت هم بدانند با تو چکار کند، تو می‌آیی و خودت را به موسی بن جعفر نسبت می‌دهی و آنها هم از چشم چه کسی می‌بینند؟ می‌گویند این گفت.

حضرت بیان می‌کند که اگر من متولی دین هستم می‌گویم خفه شو و حرف زن، اگر من متولی این شریعت و مکتب هستم می‌گویم ساکت شو و سر جای بنشین! یکبار تو را به خاطر محاجه‌هایی که کردی - همین هشام بن حکم چه خون‌ها که بر دل موسی بن جعفر کرد، این کسی بود که در یک زمان، امام صادق علیه السلام به خاطر زبانش و به خاطر بیانش و به خاطر محاجه‌های علمی، او را در کنار خود می‌نشاند و می‌فرمود که روح القدس تو را تایید کرده است که توانستی در این مجلس در مقابل این افراد اینگونه از مکتب و ولایت دفاع کنی - همین هشام کارش به جایی می‌رسد که خون به دل موسی بن جعفر می‌کند، چرا؟ مگر تو شیعه نیستی؟ تو این حمایتی که می‌کنی برای چیست؟ برای چه حمایت می‌کنی؟ برای موسی بن جعفر

می‌کنی او نشسته اینجا و می‌گوید نکن.

اینجاست که انسان باید یک مقدار در خودش تعمق کند و رفتار خودش را در ترازوی سنجش حق و باطل قرار بدهد بفهمد کدام عملش برای خود بوده است و کدام عملش برای خدا بوده است؟ انسان می‌تواند، هر کسی می‌تواند، نتوانست گناه و عیبی ندارد و خدا می‌بخشد ولی آن مقداری که می‌تواند بکند، چشمش را نبندد و کله‌اش را در برف نکند، نه! ما همه می‌توانیم و می‌دانیم که چه کنیم، منتهی علی‌کل حال نفس اماره همانطوری که در سایر مسائل به سراغ انسان می‌آید در این مسائل هم به سراغ ما می‌آید فقط در دزدی و از دیوار بالا رفتن و مال مردم را چپاول کردن نفس اماره نمی‌آید سراغ آدم، نه! در این قضایا هم می‌آید، دفاع از دین و اسلام و ولایت و امام علیه السلام، می‌آید اینجا، ولی این دفاع نیست دفاع از نفس است، می‌گویند فلان حرف را فلان جا زدی و آمدند این حرف شما را رد کردند، خون آدم به جوش می‌آید برای چه به جوش می‌آید؟ چون حرف تو را رد کرده‌اند که خونت به جوش می‌آید اگر همین حرف را تو نزده بودی - وقتی می‌گوییم همه می‌توانیم، می‌توانیم - اما اگر این حرف را تو نزده بودی و کس دیگری زده بود عین همین حرف است همین حرف را کس دیگری زده است و یک واو هم کم و زیاد نگفته است، بعد می‌آیند این حرف را رد می‌کنند باز هم خونت به جوش می‌آید؟ نه! کار اشتباهی کردند! خونت به جوش می‌آید و بلند می‌شوی یک مقاله می‌نویسی! داری حرف مرا رد می‌کنی! نمی‌گویند حرف مرا رد می‌کنی می‌گویند حرفی را که راجع به دفاع زده شده دارید رد می‌کنید! می‌آید مقاله می‌نویسد این مقاله می‌شود شیطنانی بی برو و برگرد این شیطنانی است و اینجا دیگر شیطان است، نه! اگر رد کردند هیچ چیز نگو رد کنند.

مرحوم آقا کتاب وظیفه‌ی فرد مسلمان در حکومت اسلام را نوشته بودند البته سخنرانی ایشان بود و بعضی از شاگردان ایشان آمدند سخنرانی ایشان را با تغییراتی در عبارت، کتاب هم معلوم است که لحن عبارت عبارت‌های انشائی نیست و بلکه صحبت و سخنرانی است، البته منتشر نشد به دلایلی، آمدند گفتند که آقا این کتابی که اینطور است و اینطور است و در آن این مطالب است و از این حرفها و ایراداتی که گرفتند در این کتاب این ایرادها و اشکالات است و یک نفر به من می‌گفت (از همین افرادی که ناشر بودند) مرتب به ما تلفن می‌کرد و اصرار می‌کرد که برو و نظر پدرت را برگردان و این کتاب پخش نشود گفتم باباجان! این مطالبی که شما می‌گویید یک بچه پانزده ساله هم می‌فهمد، این نیاز به نظر برگرداندن نیست، آن هم چنین شخصی، آخر این زشت است که برویم پیش ایشان بگوییم این کتاب شما این عیوب و نقایص را دارد و شما از نظرتان برگردید، غلط است، از این قضیه گذشت و آن کتاب هم چاپ شد ولی پخش نشد، یک روز ما با ایشان می‌رفتیم جایی ایشان فی البداهه صحبت این کتاب را کردند و گفتند فلانی نظرت راجع به این کتاب و مطالبی که در این کتاب هست چیست؟ من گفتم که آقا جان شما که می‌دانید بالاخره مطالبی که در این کتاب هست خواهی نخواهی یک موجی را ایجاد خواهد کرد و در این شکی نیست و بالاخره بر مذاق بسیاری این مطالب خوش نمی‌آید و شکی در این مسأله نیست، و لکن حرف من این است که شما مگر باید دنبال خوش آمدن و نیامدن افراد باشید؟ ایشان گفتند مطلب همین است من باید آنچه را که وظیفه‌ام اقتضا می‌کند و تشخیص

می‌دهم برای مردم بنویسم، پس این مردم حق را از کجا بفهمند؟ از کجا مردم تشخیص بدهند که الان این کار صحیح است یا این کار غلط است؟

مطالب که جور دیگر گفته می‌شود، اگر شخصی مثل علامه طهرانی نیاید و آنچه را که حاق ولایت و اسلام و تشیع و مبانی مکتب است نگوید من و شما از کجا بفهمیم؟ روی در و دیوار نوشته است؟ یا از آسمان ملک بر ما نازل می‌شود؟ از کجا ما بفهمیم؟ این فهمی که شما الان نسبت به مسائل پیدا کردید - شمایی که در اینجا حضور دارید - این فهم را مگر از شکم مادر آوردید؟ هان! سوال می‌کنم از شما؟ چه خواندید که احساس می‌کنید دارای یک فهم متمایز شده‌اید؟ چه مطالعاتی داشتید چه مطالبی شنیدید و چه مسائلی به گوش شما خورده و از کجا خورده است و از کجا آمده؟ تا یکی مثل علامه طهرانی نیاید و آن مطالب را با نثر روان و فارسی در اختیار من و شما قرار ندهد - الان که الان است بعد از پنجاه و دو سال من تا کتاب ایشان را مطالعه نکنم، البته بعضی روزها می‌شود چرا دروغ بگویم، تا مطالعه نکنم نمی‌خوانم کتاب ایشان کنار رخت خواب من است حتی شده یک پاراگراف می‌خوانم یک صفحه یا دو صفحه می‌خوانم می‌روم فکر می‌کنم در آن، صاف نمی‌خوانم بگذارم کنار! گاهی اوقات ممکن است نیم ساعت فکر کردم و یک دفعه خوابم برده است، این عادت من است من الان بعد از پنجاه و دو سال خود را محتاج می‌بینم برای مطالبی که ایشان در این کتاب نوشته اند والله العظیم شهادت می‌دهم و قسم می‌خورم و شوخی و تعارف هم با کسی ندارم و جانماز هم برای کسی آب نمی‌کشم اخلاق ما این نبوده و اهل جانماز آب کشیدن و تواضع نبودیم - این مطالب را ایشان برای که گفتند؟ خودشان به من گفتند، یک قضیه‌ای از معاد شناسی از من سوال کردند گفتم من نمی‌دانم کجاست؟ گفتند آقای آسید محسن پس ما این کتاب‌ها را برای که می‌نویسیم؟ گفتم چشم از امروز می‌روم و می‌خوانم، گفتم آقا جان این کتاب معاد شناسی را مطالعه کردم ولی فقط قصه‌هایش را از اول تا آخر خواندم از قصه‌هایش بررسی به شما می‌گویم و رفتم و شروع کردم به خواندن دیدم واقعا عجیب است و دریایی ایشان در اینجا و در کتابهای خودشان و نوشتجات خود آورده‌اند اگر ایشان این حرفها را نمی‌زدند این فهم و فکری که الان در وجود من بر مسائل من حاکم شده از کجا می‌آمد؟ مطالبی که اینور و آنور می‌شنویم که مشخص است، این درک از کجا می‌آمد؟

بعد ایشان فرمودند که فلانی بدان! اینها همینند **ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ (النجم، 30)** میزان فهم اینها همینقدر است و یک سانت بالاتر نمی‌رود، آقا این غلط است و این درست است و این را نگویند بد است و به بعضی‌ها برمی‌خورد، مگر دین پیغمبر این است؟ انسان باید درست صحبت کند و درست بنویسد و حق را بگوید و صدق داشته باشد و دروغ نگوید و تهمت نزنند مثل آن آقایی که کتاب نوشته است و این شخصیت الهی را در کتابش، جزو عرفای کذابین آورده است!

شخصیتی که خودم با چشم می‌دیدم که هر هفته، مرحوم آیت الله سید مصطفی خمینی فرزند رهبر انقلاب که بسیار مرد بزرگی بود و من خیلی به ایشان ارادت داشتم، بسیار با صفا و خوش نفس و عالم بود، مرد عالمی بود کتابهایشان هم الان هست، مرد عالم و باصفایی بود، هر هفته ایشان از نجف به کربلا می‌آمد با

چشم خودم می دیدم، چهار زانو مقابل آقای حداد ساکت می نشست و هیچ صحبت نمی کرد و گاهی از اوقات یک سؤال می کرد و ایشان چند جمله ای می گفتند و سراپا چنان گوش می داد که تمام وجودش گوش می شد، این را بنده با چشم خودم می دیدم نه یکدفعه و دو دفعه تازه ما مگر چند مرتبه کربلا رفته ایم؟ او نفهمید که او کذاب است و این آقا فهمید؟ آیت الله العظمی سید هادی میلانی - مرحوم آیت الله میلانی - که آقا و آقای حداد را دعوت کرد آن شب در مشهد در مدرسه اش که من هم بودم و آن موقع طفل سیزده ساله بودم و یادم هست که چطور مؤدب در جلوی آقای حداد نشسته بود و چقدر احساس خضوع و تواضع می کرد، این مرجع تقلید نفهمید که ایشان جزو کذابین است اما این آقا فهمید؟ چقدر باید آدم الاغ باشد! چقدر باید نفهم باشد! چقدر باید بی حیا باشد! بی حیا باشد که بیاید و چنین مسائلی را به این بزرگان نسبت بدهد؟ چقدر باید بی حیا باشد، اینها نفهمیدند؟ همین رهبر معظم انقلاب که الان وجود دارد - سلمه الله - ایشان به خود بنده گفت که باید همانطوری که پدر شما یک روح مجرد برای استادش نوشت شما هم یک روح مجرد برای پدرتان بنویسید، ایشان نفهمید که اینها جزو کذابین است و این آقا فهمید؟ اینها نفهمیدند؟ اینها می شود نفس، خب آقا جان! یا این مطالب را فهمیدی یا نفهمیدی، عرفای کذابین چی بود؟! این را برای چی نوشتی؟ شما خیال می کنید زمانه زمان چهار صد سال و هزار سال پیش است؟ مردم می آیند می خوانند و حق را تشخیص می دهند و به ریش می خندند، اینها نفهمیدند؟ مرحوم آیت الله حاج آقا آخوند ملا علی همدانی مرجع تقلید بیاید در مجلس مرحوم آقای حداد در همدان و با آن خضوع و خشوع از مرحوم آقای حداد سوال کند و اظهار تعظیم بکند، آنها نفهمیدند؟ آنها مرجع تقلید نبودند؟ فقط این آقا با آن افکارش! اینها به همه اسرار ملک و ملکوت اطلاع پیدا کردند و در مقام قضاوت بر مصدر قضاوت نشسته اند و رتق و فتق می کنند و یکی را به بالا و یکی را به قعر چاه می برند! پدرمان را خدا روز قیامت درمی آورد! پدرمان را خدا همین دنیا در می آورد و آبرویمان را در همین دنیا می برد آنهایی که با اولیای خدا در بیفتند خدا در همین دنیا پدرشان را درمی آورد و یک آبروریزی از آنها بکند که ببین، یک مقداری هم کرده، اینها می شود نفس، ریاضت یعنی این.

بعد آمدند - همان افرادی که این حرفها را می زدند یک روزی مرحوم آقا طهران بودند - یک مجله ای به ما نشان دادند و گفتند آقا این مجله را ببین، حالا دیدی راست می گوئیم، برداشته یک آقایی این کتاب را رد کرده در آن مجله اش و چند خطی نوشته بود و با مسخره و استهزاء! گفتم اولاً ایشان شخصیت خود را نشان می دهد و شما که نباید برای چنین تألیفی دل بسوزانید و به چنین مزخرفاتی شما نباید توجه کنید، حالا انگار سند آورده و داده به دست ما، سند ثبتي! که آقا این هم مجله! گفت نه! برو این را نشان آقا بده! ایشان در اتاق دیگری بودند و اینها در اتاق بیرونی نشسته بودند، من این مجله را بردم و به مرحوم آقا نشان دادم تا ایشان نگاه کردند قاه قاه! یک قهقهه و خنده ای کردند که تا دو تا اتاق دیگر صدایشان رفت، گفت آقا این که چیزی نیست ما توقع خیلی بیش از این را داریم، گفتم قهقهه را شنیدی؟ این هم جوابتان! حالا برو فردا چیز دیگری بیاور، گفتند ما توقع خیلی بالاتر از اینها داشتیم، این که چیزی نیست، پس چی؟ توقع دارید بنده این کتاب را بنویسم و نویسنده ای آن مقاله بیاید جلوی من گوسفند بکشد و طاق نصرت پهن کند؟ نه! این نیست.

پیغمبر مگر چه کار کرد؟ وقتی که تبلیغ کرد طاق نصرت برای پیغمبر پهن کردند یا سیرابی روی سر پیغمبر خالی کردند؟ سطل آشغال روی سر پیغمبر خالی کردند؟ گوسفند جلوی پیغمبر کشتند و خود را فدای پیغمبر کردند؟ نه! این که چیزی نیست یک مقاله‌ای نوشته است، خیلی ممنون، عقده‌تان را خالی کردید تمام شد. دیگر سطل خاکروبه که خالی نکردند! سیرابی که خالی نکردند، دیگر با سنگ، پا را که مجروح نکردند، پیشانی را که با سنگ نشکستند، اینها را برای پیغمبر کردند! بچه‌ها را تحریک می‌کردند خودشان از حمزه و ابوطالب خجالت می‌کشیدند و به بچه‌ها می‌گفتند سنگ بزنید، اینطوری اذیت می‌کردند.

بالاخره امروز مقداری از مطلب فاصله گرفتیم ولی بد نبود و گفتن این مطالب لازم است بالاخره باید بدانیم که دنیا چه خبر است؟

این ریاضت، ریاضت شرعی است خدا دستور می‌دهد به پیغمبر، چهل روز باید بیایی در غار حراء و جدا باشی حالا بعضی از عرفای الهی که وقتی در احوالشان می‌خوانیم که اینها یک اربعین در اینجا بودند می‌بینیم اشکال شده که عجب! ما که این ریاضت‌ها را نداریم! چطور شد پیغمبر داشت و اینها ندارند؟ چرا؟ چطور پیغمبر چهل روز فاصله گرفت سالهای سال پیغمبر به غار حراء می‌آمد و از زن و بچه فاصله می‌گرفت، چی شد؟ نه! چه اشکال دارد؟ انسان طبق دستور، نه من درآوردی با این شرط، طبق دستور انسان در بعضی از اوقات باید یک اوقاتی برای خود قرار بدهد و یک فراغتی قرار بدهد و آن هم یک شرایط خاص دارد و هر کسی سر خود این کار را نمی‌تواند بکند، این مسأله‌ی ریاضت در بیان عرفا و در بیان بزرگان به مراقبت تعبیر شده است، مراقبه، این مراقبه‌ای که می‌بینید اینها گفته‌اند همین است.

مراقبه همین است، یعنی انسان نفس خود را، وضعیت خود را، موقعیت خود را در هر لحظه و در هر ساعت و در هر موقعیت بر طبق رضای الهی قرار بدهد که آن رضای الهی یا برای او متیقن باشد و علمی باشد یا اینکه به ظن نزدیک به علم، به نحوی که موجب حجت شرعی باشد برای او، در هنگام توقف و شک، طبق آن عمل کند این شخص دارای مراقبه است در هر قضیه‌ای و در هر مسأله‌ای، در اتفاق باید دارای مراقبه باشد در صحبت کردن و در کارهایی که انجام می‌دهد و مساعدت‌هایی که می‌کند باید دارای مراقبه باشد در بعضی از جاها نباید مساعدت کند.

یک شخص آمده بود پیش من می‌گفت در همسایگی ما می‌خواهند حسینیه بسازند به من می‌گویند که شما هم بیا و کمک کن شما اجازه می‌فرمایید از پول سهم امام بنده بدهم؟ گفتم نخیر اجازه نمی‌فرمایم از جیب مبارک خودتان بدهید، از امام نمی‌توانید خرج کنید - او هم یک قران نداد - گفت روغن ریخته‌ی چراغ را نذر امام زاده می‌کنند! خیلی زرنگی؟ اگر تو جلوی همسایه و محله‌ات خیال کردی آبرو داری و از این آبرویت می‌خواهی مایه بگذاری برو از جیبت بده چرا می‌خواهی از امام خرج کنی؟ این می‌شود مراقبه، داری بلند شو برو بده، نداری بگذار در جیبت هر چیزی جای مصارف خود را دارد، حق یک ریال خرج کردن نداری، بدهی بری الذمه نیستی و دلیل ندارد که انسان در هر جایی که مأخوذ به حیا می‌شود بخواهد اقدام کند، اقدامی که انسان می‌خواهد بکند باید بر اساس تکلیف الهی و حکم عقل باشد نه بر اساس مأخوذ به حیا بودن و نه بر

اساس رودربایستی و چشم و همچشمی قرار گرفتن، اگر آن طور بشود هم از کیسه‌اش رفته و هم کتکش منتظر است، آن طرف کتک است، چرا دادی؟ در رودربایستی قرار گرفتی از جیب می‌دادی تازه از جیب هم بدهی مسأله است! چرا نمی‌روی به فقیر بدهی؟ این حسینی‌ای که دارد در اینجا ساخته می‌شود آیا درست است؟ آیا صحیح است؟ آیا باید ساخته بشود؟ هیئت امنایش چه کسانی هستند و چه حرفهایی می‌خواهد زده شود؟ چه کسانی دعوت می‌شوند؟ تبلیغاتش چطوری است؟ هزار و یک حرف در آن است، حسینی اسم امام حسین است دیگر، مسجد است دیگر، نه! حساب دارد.

یک مسجدی را من اطلاع دارم که در طهران ساخته شده، در زمان سابق و در زمان شاه، که من قطع دارم نماز خواندن در این مسجد اشکال دارد و باطل است، پولهایی که از مردم گرفته شده تمام آنها با مأخوذ به حیا بودن و رودربایستی بوده است، چون بنده اطلاع دارم می‌گویم، خودم خبر دارم! امام جماعتی که قبلا در این مسجد بوده را بیرون کردندش و عذرش را خواستند پیرمردی بوده، بعد هم رفتند از این طرف و آن طرف یک نامه‌های کذایی دست و پا کردند که فلان آقا باید باشد، و سر و صدا و الان هم هست، تمام این مسائل خلاف است ولی انجام می‌شود، این شخصی که می‌خواهد الان از جیبش خرج کند باید بداند امام جماعت اینجا کیست؟ صحبت‌هایی که در این مسجد گفته می‌شود چه صحبت‌هایی است؟ صحبت‌های دنیاست با لعاب الهی و اسلامی یا صحبت‌های خداست؟ مردم به چه سمتی دعوت می‌شوند؟ به سمت خدا دعوت می‌شوند یا به دنیا دعوت می‌شوند؟ کارهایی که در این مسجد انجام می‌شود تحت اشراف چه شخصی است و تحت تدبیر چه گروهی این کارها انجام می‌شود؟ اگر نداند هم از کیسه‌اش رفته و هم خدا پدرش را درمی‌آورد می‌گوید تو این پولی که اینجا می‌خواهی بدهی به جای اینکه بگویند حاج آقا فلان آمد داد به جای اینکه در بلندگو اسم‌ها را بخوانند به جای این...! واقعا عجیب است و خیلی عجیب است چقدر ما پرت هستیم، خیلی ما باید تغییر بدهیم و کارهایمان را عوض کنیم.

از جمله چیزهایی که الان مرسوم است وقتی می‌خواهند به شخصی کمک کنند یا مقرری بدهند آقای فلان، خانم فلان، فلان قدر دادند، چرا باید نوشته شود؟ چرا باید مردم در رودربایستی قرار بگیرند همه این‌ها خلاف شرع است و خوردن این مال حرام است، یا اینکه فرض کنید که در هدیه‌هایی که می‌برند در عروسی و زایمان، آقای فلان و خانم فلان چنین هدیه‌ای دادند، چرا باید گفته شود و برای چه؟ می‌خواهید بروید پخش کنید و در روزنامه بگویید و در تلویزیون بگویید، هدیه یک شخصی عروسی کرده بلند شو برو چیه اسمش؟ پاتختی (این چیزها را هم بلد نیستیم و تجربه خیلی نداریم، باید تجربه‌مان بیشتر شود)

خدا حفظ کند یکی از دوستانمان مدینه بودیم با رفقا چند سال پیش، صحبت ازدواج و اینها شد، به ازدواج هم می‌رسیم رفقا غصه نخورند! صحبت ازدواج مجدد و این حرفها شده بود یکی گفت آقا شما از مادر زنت نمی‌ترسی این حرفها را می‌زنی؟ بالاخره طهران که برگردی به گوش آنها می‌رسد، او گفت اتفاقا من آنقدر مادر زن را دوست دارم که دلم می‌خواهد خدا ده تا مادر زن به من بدهد، اینقدر من از مادر زن خوشم می‌آید، خیلی حاضر جواب و شوخ بود، اینها را پاتختی بده، بسیار خوب می‌بری هدیه و می‌گذاری در آنجا و

اسمتان را هم می‌نویسید می‌آیید می‌گویید و می‌خندید و شیرینی می‌خورید البته این مال مردها که نیست! این مسأله به خانم‌ها برمی‌گردد، بدون اینکه اسمی بیاورند و یکی را کوچک کنند.

الان وقتی می‌گویند خانم فلان این هدیه را آورد و قیمتش چند صد هزار تومان است، این دو جهت انجام می‌شود در آنجا، دو تأثیر، تأثیر اول نسبت به افرادی که هدیه شان قیمتش پایین‌تر است و این احساس شرمندگی در نفس می‌کند دوم ضرری که برای این بدبخت دارد، این بدبختی که این را آورده یک مقدار می‌رود بالا از سایر افراد: خواهش می‌کنم قابل شما را ندارد! زهر مار! اگر قابل ندارد چرا اسمت را می‌گویند؟ اسم گفتن یعنی چه؟ چرا ما این آداب اسلامی را نباید رعایت کنیم؟ چرا نباید احترام مؤمن و عزت نفس مؤمن را که اینقدر در اسلام به آن تأکید شده است، پیغمبر اینقدر تأکید کرده‌اند چرا نباید رعایت کنیم؟ اینقدر پیغمبر رعایت می‌کرد.

یکبار نشد رسول خدا بر سر سفره‌ای بنشینند و بعد از آن سفره تعریف کنند، الحمد لله، خدا برکتش را زیاد کند و شکر می‌کردند و می‌آمدند، چرا؟ چون سفره‌ها فرق می‌کند امروز می‌رود آنجا و فردا می‌رود جایی که آن بنده خدا نتوانسته غذا مثل او درست کند، می‌گویند نه این یک مقداری پایین‌تر است و یک مقداری کمتر است، یا کیفیت غذا یا نوع غذا یا باید برای همه در یک سطح تعریف کنند یا اصلاً تعریف ندارد خدا نعمتش و برکتش را زیاد کند خدا حافظ، دعای پیغمبر اینچنین بود خدا برکتش را زیاد کند و عافیت و سلامتی بدهد و ایمان را زیاد کند و برکت به این منزل بدهد و بعد خدا حافظ شما، حالا بیاید تعریف کند و فلان و برای آقا و برای خانم و برای گریه‌ی خانه هم شروع کنند به دعا و فلان کردن! اینها را نداریم.

دعا دعایی است که امام سجاد علیه السلام بعد از سفره - رفقا بروند این را دنبال کنند نمی‌دانم در جلد چندم بحار است، نمی‌دانم در جلد هفده یا هجده بحار است در آنجا باید باشد - دعای سر سفره‌ای که امام سجاد علیه السلام می‌کردند آن دعا را یاد بگیریم و همیشه آن دعا را بخواند یا نخواستیم بگوییم خدا برکتش را زیاد کند و خدا عافیت بدهد و خدا سلامتی بدهد و خدا ایمان را زیاد بکند و همین و اضافه بر این! صاحب خانه اینجور بشود و آن جور بشود و مادر صاحب خانه و خانم صاحب خانه! اینها اضافات است اینها همه خارج از برنامه بودن است، باید انسان تشکر کند، شکرگذاری باید بکند ولی هر چیزی حدی دارد نعمت را باید انسان از خدا ببیند پیغمبر و ائمه این کار را انجام نمی‌دادند، این می‌شود ادب اسلامی.

هیچ وقت پیغمبر نیامد از غذایی تعریف کند، تعریف کردن ندارد، انسان می‌رود آن غذا را می‌خورد و بعد بلند می‌شود و می‌آید. یکبار نشده برای بنده از وقتی که من این مطلب را از مرحوم آقا شنیدم در دوران طفولیت تا الان که خدمت شما هستم که شخصی آمده باشد منزل چه قبلاً مطلع بودم یا نبودم بگویم آقا ببخشید قابل شما را نداشته و مطلع نبودیم، هر چیز بوده آوردم چه از قبل آمادگی بوده یا نبوده، تا الان اتفاق نیفتاده که بگویم قابل ندارد، یعنی چه قابل نداشته است؟ مگر نان و پنیر سر سفره نمی‌گذارید؟ قابل نداشته یعنی چه؟ حتماً بایستی که غذای کذا و کذا باشد تا قابل برای...؟ اگر کسی بخواهد این حرف را به من بزند خیلی به من برمی‌خورد مگر من ارزش و قیمتم با خورشت قیمه و بادنجان اندازه گیری می‌شود که حالا فرض

کنید این قابل شما را دارد و این یکی قابل شما را ندارد؟ این حرفها دیگر از این به بعد نباید باشد، مهمان می‌آید بر سر سفره، می‌آورید از مطبخ می‌گذارید جلویش، همان کاری که امیرالمؤمنین کردند، این ادب اسلام است، ادب اسلام این است که مردم را به سمت توحید می‌برد، در کارها و در افعال، چه افعال اجتماعی و چه شخصی، چه زندگی و چه خوردن، امام صادق هم همان طوری که در جلسات بعد اگر خداوند توفیق بدهد ببینیم امام صادق به ما چه یاد می‌دهد؟ غذا که می‌خواهی بخوری یک بسم الله و یک الحمد الله تمام شد، حالا باید حتما چه باشد و چه باشد، اینها خلاف است.

بنابر این مسأله مراقبه این است که انسان بیاید و امور خود را آنطور که دستور دارد و از ناحیهی بزرگان و شرع رسیده است طبق آن انجام بدهد والا اگر انسان بخواهد از این قضیه فاصله بگیرد کم کم هر روز این زاویه توسعه پیدا می‌کند و از یک زاویهی حادثه به زاویهی منفرجه و بعد در مقابل، این زاویه جایگاه خودش را پیدا می‌کند و بعد می‌شود همان طوری که چند روز پیش گفتم، همان موقع‌ها، سابق بعد از انقلاب بود یک بنده خدایی آمده بود ماه رمضان افطاری دعوت کرده بود، خودش در مجلسی می‌گفت و به این کارش هم افتخار می‌کرد، گفتم اشتباه کردی و حتی گفتم غلط کردی این چه کاری بود که انجام دادی؟ طبقه‌ی بالا (منزل خودش چهار طبقه داشت) آن طبقه‌ی بالا را به عده خاصی اختصاص داده بود، طبقه‌ی سوم به یک قشر دیگر و طبقه‌ی دوم را هم به قشری دیگر و طبقه‌ی اول را هم به همین گماشتگان و رانندگان و ... این افطار برای خداست؟ این افطاری شد؟ یا نه! افطاری می‌خواهی بدهی باید مثل امام رضا افطاری بدهی، سفره می‌اندازی اول می‌گویی غلام‌ها بیایند و حتی اسطبل‌دار بیاید و بعد حضرت می‌گوید بقیه بیایند آن هم همه یک جا.

بعضی‌ها که می‌خواهند به این حرفها گوش بدهند می‌خواهند سر خدا کلاه بگذارند ولی سر خدا کلاه نمی‌رود، یک سفره می‌اندازند از اینجا تا آنجا آن قسمت را می‌گویند افرادی را که خیلی مورد توجه نیستند و این قسمت برای افرادی که مورد توجه هستند، سر خدا کلاه نمی‌رود آنها باید بیایند با اینها پخش شوند فلان آقا می‌نشیند بغلش هم راننده، چه اشکالی دارد؟ مرحوم آقا فرمودند: مجلس ما الحمد لله مجلسی است که همه‌ی طبقات با هم مخلوط هستند یعنی آن کسی که کنار نشسته هم طلبه است و هم مجتهد است و هم کاسب است و آن کسی که در وسط نشسته هم کاسب است و هم مجتهد است و طلبه است و مهندس است و مراتب پایین و همه با هم هستند ایشان می‌گفتند: الحمد لله مجلس ما این مجلس است، همه با هم. نه این که حالا مجلس روضه تشکیل می‌دهند یک طرف یک عده‌ی خاص آن وقت وقتی که روضه است اینها می‌نشینند و آنها باید بلند شوند سینه بزنند، خیلی عالی است و بد نمی‌گذرد مثل اینکه امام حسین برای اینهاست، واقعا هم امام حسین مال اینهاست، همان بیچاره‌ای که بلند می‌شود سینه می‌زند، نباید تکان بخوری یعنی چه؟ اگر قرار به سینه زدن است همه باید سینه بزنند و کسی نمی‌تواند سینه نزد اگر قرار به بلند شدن است همه باید بلند شوند، اینجوری، یک قسم اینجور و آن جور باشد ندارد، بعد هم در تبلیغات و دوربین تلوزیون یکی یکی در کله یکی یکی ایشان آمدند اینجا، نگاه کنید تماشا کنید از قلم نیندازید و قشنگ نگاه کنید، اینها باید عوض شود همه‌ی اینها باید تغییر پیدا بکند مجلس امام حسین برای همه است، این آقا می‌نشیند و بغلش هم یکی از آنها

بنشینند بالاخره این هم انسان است، او نشسته آن هم بنشینند، چرا اینجور نکنیم؟ کدام را بیشتر امام حسین راضی است؟ کدام بیشتر مورد توجه ولایت قرار می‌گیرد؟ کدام بیشتر موجب استجلاب انوار و برکات بر مجلس می‌شود؟ این قسم یا آن قسم؟ مشخص است و نیاز به جواب ندارد ولی ما فاصله گرفتیم.

امیدواریم که خداوند.... من هم خسته شدم و امروز هم دیگر توفیقی بود که نصیب ما شد چون من امروز صبح که از خواب بلند شدم به آقای دکتر گفتم در گلویم احساس می‌کردم که اصلاً نتوانم صحبت کنم یک بیماری داشتم از سابق که امروز عود کرد گفتیم علی الله می‌رویم ببینیم چه می‌شود آب جوشی خوردیم و قرقره ای کردیم و بهتر شد، الحمد لله، از نفس رفقا آمدم و چند کلمه‌ای هم صحبت کردیم و شارژ شدیم، وقتی من خودم می‌آیم در این مجالس به قول معروف می‌گویند سلام روستایی بی طمع نیست ما که می‌آییم اینجا خودمان هم یک چیزیمان می‌شود، در واقع برای خودمان می‌آییم که با رفقا باشیم و بگوییم و بخندیم و خلاصه حال کنیم، اصل این جلسات برای همین چیزها است و دیگر حرفی زده شود مطلبی از بزرگی زده شود و راهی نشان داده شود اینها را هم خداوند هر طور خودش مقتضا است می‌آورد یکی از این حرفهایی که امروز به رفقا زدم اصلاً در ذهنم نبود، به هیچ وجه! مطالب دیگری بود که ان شاء الله لولالبداء و اگر خداوند توفیق داد برای جلسات آینده.

امیدواریم که خداوند ما را به همان راهی که مورد رضای خودش است در همان راه موفق کند و این دنیا و مسائل دنیا و اعتبارات دنیا که به اندازه‌ی یک شاهی - الان که شاهی نیست - همان یک شاهی زمان سابق ارزش ندارد، باور بفرمایید رفقا، همه می‌رویم و در همین دنیا می‌فهمیم و همه هم فهمیدیم و همه هم متوجه شدیم برای اینکه بیشتر متوجه بشویم ان شاء الله وقتی با هم رفتیم آن طرف، آن طرف خواهیم دید که وقتی که ما را در کنار امیرالمؤمنین قرار دادند ان شاء الله، آن وقت می‌فهمیم که این دنیا چقدر بی ارزش و توخالی و پوچ بوده و سر چه چیزهایی بر سر هم می‌زدیم! واقعا ها! سر چه چیزهایی بر سر هم می‌زدیم! من آنی که آنجاست را الان می‌گویم این را شما فعلاً از من بپذیرید تا اینکه ان شاء الله می‌بینید و شوخی می‌کنیم با رفقا! به حقّ الیقین و عین الیقین این مسائل برای انسان روشن شود که روشن شدن این مسائل زندگی ما را زیر و رو خواهد کرد عمر ما را به نحو دیگری خواهد گذراند، وضعیت ما را به شکل دیگری درخواهد آورد و به آن بلایا و مصیبت‌هایی که دیگران مبتلا هستند خدا ما را مبتلا نکند سایه‌ی مبارک امام زمان علیه السلام بر سر ما مستدام بدارد و ما را از منتظرین واقعی - این دعایی بود که همیشه مرحوم آقا می‌کردند - ما را از منتظرین واقعی آن حضرت قرار بدهد، در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتش ما را محروم نفرماید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد